

وقتی قطار نرخ ارز وارد تونل وحشت می‌شود

همین‌طور که خودتون می‌دونین، سرعت رشد تورم از حالت معمولی خارج شده و متأسفانه می‌شه گفت حتی از کنترل هم خارج شده. کاش به جوری بودمی شد تورم رو هم بار زیم و این جور چیزها لاغرش کردو جلورش بدیش از حدش رو گرفت. دلار هم که نگم اصلا. آگه از زمانی که شروع به خوندن این مطلب می‌کنین، مقداری دلار بگیرین، تا وقتی که همین چهار خط تموم بشه، بی‌شک سود خوبی می‌کنین. بله، با خوندن مطالب پلخمون درآمد داشته باشین. آره داشتیم می‌گفتم. این هم از دلار. سکه هم که بهتره در موردش حرف نزیم. به خصوص آقایون این مطلب رو نخونن. این نامه رو لایلا فقط بخونه. اصلا خوندن این صفحه برای مردای متأهلی که مهر به همسرشون زاده، اکیداً ممنوعه. البته نیازی نیست زیاد هم باشه. الان قیمت سکه اون قدر زیاده که آگه طرف چهارده تاسکه هم مهر کرده باشه، باز هم مهر به سنگین به حساب می‌آد.

مدتی پیش مسئولان با اشاره به اینکه کشور در حال پیشرفته و برخی در پیشرفت تردید می‌کنن، گفتن: «مامی گوییم که قطار پیشرفت در حال حرکت است و دشمن می‌خواهد این قطار را متوقف کند.» با این اوصاف و تورم و گرونی و اینا، گمونم قطار پیشرفت وارد تونل وحشت شده. شاید هم بی‌خیال ریل شده و در حال پروازه. تور و خدا به بررسی نکنین، شاید ترمز بریده. البته مسئولان هم حتماً می‌دونن پیشرفت به این معنا نیست که هرچی رفت بالا، پیشرفت حساب بشه. به جاهایی وقتی می‌آد پایین، پیشرفته. این علم اقتصاد هم عجب چیز پیچیده‌ایه‌ها. همه چیز می‌آد پایین، ولی پیشرفت می‌کنی. آگه قرار باشه قطار این جوری پیشرفت کنه، اصلاً و ابسانیا، من می‌خوام پیاده شم. مشخصه مسافر رو پیاده کرده و دلار و تورم داره پیشرفت می‌کنه. الان دیگه وضعیت جوری شده که سفره‌از کوچیک شدن گذشته، کلاً جمعش کردیم. قطار هم داره با سرعت از رومون رد می‌شه. حالا اینارو بی‌خیال، تیم اقتصادی پلخمون با چند کارشناس زبده برای کنترل تورم مصاحبه کرده که بدنیست اونارو هم بدونیم.



صفحه ۲
۱۰ دی ۱۴۰۱
شماره ۶۱

نکته‌های کنترل تورم

ماتمی دانیم تورم چیست. مادرمان می‌گوید تورم از ریشه ورم است، بروشکم پدرت رانگاه کن تا تورم را با دکر مثال ببینی! اما پدرمان می‌گوید این‌ها غم‌باد است. ما از پدرمان هم برای موضوع انشا تحقیق کردیم. اومی‌گوید تورم همان چیزی است که با پولی که پارسال می‌توانستیم گوشت بخریم، امسال می‌توانیم مرغ بخریم و سال بعد کوفت هم نمی‌توانیم بخریم! ما کوفته خیلی دوست داریم، اگر سال بعد نتوانیم کوفته بخریم، امسال تمام نشود بهتر است! در اخبار دیدیم یکی از مسئولان می‌گفت این

تورم قیمت سکه و دلار حباب است و به زودی می‌ترکد. اما نمی‌دانیم چرا این قدر صبر می‌کنند و خودشان نمی‌روند آن را بترکانند. فکر کنیم سوزن خوبی دم دستشان نیست. آن‌ها باید بروند از همسایه‌مان آقای احترامی سوزنش را قرض بگیرند. چون وقتی توپمان در خانه‌شان می‌افتد، خیلی خوب آن را می‌ترکانند. در مشروح اخبار هم دیدیم وزیر اقتصاد می‌گفت: «بانک مرکزی نوسانات قیمت ارز را تحت کنترل دارد.» این دلار و سکه هم مثل برادر بزرگ‌ترمان خیلی ناقلا هستند. برادرمان وقتی پلی استیشن بازی می‌کنیم، همیشه دسته خراب را به ما می‌دهد و ما زود می‌سوزیم. بانک مرکزی هم احتمالاً دارد دسته خراب بازی می‌کند که

تورم درست نمی‌شود.

ما امیدواریم با این انشای خوبی که نوشتیم، شما به‌ما ۲۰ بدهید تا بعداً ما هم معدلمان بالای ۱۹ شود و بعد از تلویزیون بگوییم تخصصمان اقتصاد است و بتوانیم یک معاونت اقتصادی مهم شویم و پدر تورم و ارزش پول را در بیاوریم. ما از الان خودمان را برای امتحانات پایان سال به خصوص امتحان انشا آماده کرده‌ایم. بچه‌های سال بالایی می‌گفتند موضوع انشای شما در امتحان همیشه «می‌خواهید در آینده چه کاره شوید؟» است. به قول گزارشگر تلویزیون، فعلاً ما مداد می‌نویسیم: «می‌خواهم مسئول اقتصادی بشوم.» این بود انشای من.

خواستگاری سخت!

قرار شد برویم توی اتاق و با دختری که به خواستگاری اش رفته بودم، حرف بزیم: «وای چی همه کتابه توی اتاقتون؟! من هم مثل شما اهل مطالعه‌ام. راستی آخرین کتابی که خوندین درباره چی بوده؟»
«در باره شخصیه که چون خودش رو هم رنگ جماعت نکرده بود، از جامعه طرد شده بود.»
«چه جالب! من هم همین دیروز همچین کتابی خوندم. فقط اسمش یادم رفته. متأسفانه خانواده من رو سر خوندن همین کتاب مسخره

می‌کردن و می‌گفتن خجالت بکش. حق دارن، بعضی کتابا مناسب نیستن. یک بریده از کتاب رومی تو نین بگیرین، شاید اسم کتاب رو فهمیدم.»
«یک جایی ش شخصیت اصلی داستان می‌ره و می‌خواد ارتباط نزدیک تری با دوتا از شخصیتای فرعی داستان برقرار کنه و می‌گه: آیفلفلی آیفلفلی/میا بین با من بازی کنین؟ اما اون شخصیتا نمی‌پذیرن. مثلاً فلفلی می‌گه: من و داداشم و بابام و عموم/هفته‌ای

دوبار می‌ریم حموم/اما تو چی؟
«این کتاب اسمش هست «حسنی نگویه دسته گل»
«چه زود حدس زدین. معلومه شما هم مثل من اهل مطالعه‌این.»
«شما فقط همین یک کتاب رو توی سی‌سالگی خوندین؟ هیچ کتاب الهام بخشی نخوندین؟»
«چرا کتاب کد و قلقله زن بود، ولی چون بیشتر برای آدم‌بدا الهام بخش بود، ترجیح دادم نیمه کاره ولش کنم.»

فرهنگ شهروندی
آریا خیریا